

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک مقداری البته زیاد صحبت شد بنا نبود این قدر صحبت بشود راجع کل لهو مومن باطل الا فی ثلاث و یا ثلاثا.

این را عرض کردیم در کتب اهل سنت موجود است. و در روایات ما هم توضیح نسبتا در حد خودمان خوبی عرض کردیم که موجود هست لکن الان قبول سندش مشکل است.

نکته اش اینجا بود که در آن روایتی که در کتاب نوادر الحکمه بود، مرحوم کلینی اینطوری نقل کرده بود که محمد بن احمد عن علی بن اسماعیل رفعه، ما احتمال دادیم که شاید نسخه مغلوپ بوده ایشان رفعه خوانده. احتمال دادیم در حد احتمال. احتمال دیگر هم دادیم که چون احتمالات را گفتیم، شاید ایشان نظر مبارکشان این بوده که مرحوم کلینی که این سند را ما قبول نداریم یا مشوه است یا قبول نداریم، بگویم رفعه، به همان مثلا خود ما هم می گویم مثلا مرحوم شیخ با سندش مع قطع نظر عن الاسناد، با قطع نظر از اسناد این رفعه، یعنی کاری به اسناد نداشته باشیم. با قطع نظر از اسناد رفعه الی النبی (ص). این احتمالی بود که عرض کردیم. یعنی امروز عرض می کنیم. یعنی به عبارت اخری فرض را بر این بگذاریم که عبارت کتاب نوادر الحکمه ای که پیش شیخ بوده، با آن چه که در اختیار کلینی بوده یکی بوده. کلینی حذف کرده سند را خودش نه اینکه مشوه بوده نخوانده.

س: رفعه استعمال می شود در حذف سند؟

ج: بله می گوید اسناد

س: خب با اسناد یک چیز است، رفعه

ج: خب این جور باید معنا کنیم رفعه الی النبی (ص). دیگر نمی خواهد سند را بررسی بکند.

علی ای حال این

س: مسند می شود دیگر

ج: مسند هست، اما ایشان نمی خواسته آن سند را قبول بکند.

به هر حال این احتمال دیگری است. بعد هم ما عرض کردیم که این روایت در طریق شیخ ابی الحسن آمده، سابقا هم بحث کردیم یاد رفته بود. می گفتیم ابی الحسن احتمالا علی بن ابیطالب (ع) باشد. این ظاهراروی ظاهر سندی که الان شیخ طوسی آورده ما فکر کردیم. این حدیث در کتب اهل سنت عرض کردم هی دنبالش گشتیم آخرش پیدایش کردیم. خود من هم در آن نسخه خودم نوشته بودم. ندیده بودم. آن که این حدیث هست، پیدایش کردیم که ابی الحسن نیست، ابی الحسین است، اشتباه شده است. شاید هم برای همین مرحوم کلینی حذف کرده است.

در کتاب مرحوم شیخ طوسی آمده عن عبدالله بن عبد الرحمن عن ابی الحسن قال قال رسول الله (ص). آن که در کتب اهل سنت هست، عبدالله بن عبد الرحمن بن ابی الحسین. اولاً حسن نیست حسین است؛ عن هم نیست بن است. بن ابی الحسین. در آنجا دارد عبدالله بن عبد الرحمن بن ابی الحسین قال بلغنی ان رسول الله (ص). آن هم مرسل است. دقت کردید؟ آن حدیث هم ارسال دارد و مشکل دارد.

عرض کنم خدمت با سعادتتان که پس یک مطلب راجع به سند حدیث و با تمام این حرفها، چون سندی را که شیخ در کتاب آورده، مگر اینکه غیر متعارف باشد والا متعارف نیست؛ چون عبدالله بن صلت است. سند این جوری است: مرحوم شیخ کلینی و شیخ طوسی هر دویشان از کتاب نوادر الحکمه عن علی بن اسماعیل که عرض کردیم شواهد ما کاملاً واضح است که ایشان علی بن اسماعیل اشعری قمی است. از اشاعره قم یا علی بن سندی هم به او گفته می شود. و این تا اینجایش روشن است.

بعد عن عبدالله بن صلت، مرحوم شیخ کلینی که اصلاً بقیه را نیاورده. شیخ آورده. عبد الله بن صلت هم از اشاعره قم است. از اجلاء قم هم هست. از اصحاب حضرت رضا (ع) است و خدمت حضرت رسیده است. عادتاً این جور اشاعره در این جور رتبه عادتاً از شیعه‌ها نقل می کنند. حالا اینجا چطور شده نمی دانم؟ مگر اینکه یک عبدالله بن صلت دیگری باشد یا نسخه خراب باشد.

عن ابی ضمیره، ابی ضمیره در اینجا به اصطلاح انس بن عیاض المدنی، از جمله و اجله اصحاب اهل سنت است. البته بعضی‌ها تضعیف کردند، لکن مشهورشان توثیق کردند. ابی ضمیره و تا زمان تقریباً حضرت رضا (ع) می گویند زنده بود. تا سال ۲۰۰ یا همین دور و بر می گویند زنده بود. شاید هم عبدالله بن صلت که اشعری بوده در سفری که به مدینه رفته، چون ایشان از علمای مدینه است، این روایت را از ایشان شنیده یا کتابش را نقل کرده، نمی دانم. چون این ابو ضمیره از جعفر بن محمد هم دارد. اسمش هم در کتاب نجاشی آمده ابی ضمیره به اینکه رواه عن جعفر و غیره. شاید به این جهت مثلاً رفته از ایشان هم شنیده است.

.....
عن ابن اجلان، این بن اجلان در اینجا که الان عرض کردم سابقا روشن نیست، بعد اخیرا که نگاه کردیم محمد بن اجلان است. این هم مدنی است، از علمای مدینه است. این هم توثیق شده است.

عن علی بن عبدالله بن عبد الرحمن عن ابی الحسن، این در کتاب شیخ طوسی که عرض کردیم صحیحش عن عبدالله بن عبد الرحمن بن ابی الحسین، قال بلغنی ان رسول الله (ص)؛ این هم آن نکته دیگرش. آن هم توثیق شده و حدیث به حساب مرسل است. شاید رفعه الی النبی (ص) هم به این جهت مرحوم کلینی گفته است. شاید، نظر داشته که این حدیث بالاخره مرسل است عن رسول الله (ص)؛ چون بلغنی. و یاسند را هم دیده که اهل سنت هستند و اثری هم ندارد. بالاخره آخرش مرسل است دیگر وقتی مرسل شد، چندان تأثیری ندارد. این یک نکته راجع به سند. این سند که الان عرض کردم این در کتب اهل سنت هم آمده است. در ذیل همین حدیث، لکن به نظر من از ابن اجلان از این ابی ضمیره نیست، بعد از ابی ضمیره است. از ابن اجلان از عبدالله. مثل این سند نیست. از راه دیگر. و این روایت یعنی تقریبا با این متن در مستدرک حاکم از ابی حریره نقل کرده است همین متن را. عن رسول الله (ص) یا گفته صحیح علی شرط مسلم. به اصطلاح خودش با شرط مسلم و با اعتباراتی که مسلم در حجیت خبر در صحت خبر دارد صحیح. لکن ذهبی در حاشیه قبول نکرده گفته نه این مشکل دارد. فلان فیه متروک.

بعد ان ابی حاتم که دارد که من از پدرم و دیگران پرسیدم راجع به این حدیث، گفتم نه این اشتباه کرده است. اسم آن حالا من چون نمی خواهم وارد بحث های حدیثی اهل سنت بشوم. و این درستش این است. این که ما الان گفتیم درستش این است. عبدالله بن عبد الرحمن به ابی الحسین قال بلغنی عن رسول الله (ص). با عنوان بلغنی.

پس معلوم شد که این سند از سند اهل سنت است. در پیش خود اهل سنت هم گیر دارد. آنجا هم روشن نیست متأسفانه.

س: بلغنی مرسل می شود

ج: مرسل هم هست.

شاید هم مرحوم کلینی گفته رفعه به این نکته؛ چون آخرش مرسل است. شاید به این نکته. غرض مرحوم کلینی به خودش یک زحمت نداده، سند را حذف کرده یک رفعه آورده. این خیلی ما را خسته کرد که آخرش پیدا بکنیم. بله، پیدا شد به هر حال چون من آن روز گفتم بگردید پیدا بکنید، خودم هم نوشتم از ابن ابی حاتم. آقایان اگر خواستند این متون متعدد هم دارد. و اگر مایل هم بودند بد نیست اگر

.....
بخواهند متونش نگاه بکنند در کتاب نصب الرایه زیلعی، حافظ زیلعی در نصب الرایه، این چاپ من جلد چهارم به نظرم صفحه ۷۳ و ۷۴ در آنجا ایشان دارد. چند تا سند آورده مراجعه بکنید. این یک.

خب این هم یک مشکلی بود تا یک حدی فعلی حل شد. عبارت شیخ طوسی را می شود درستش کرد. شواهد دارد پیش اهل سنت، لکن این طوری که الان هست نیست. این طوری که الان در کتاب شیخ است، عن ابی الحسین قال ابی الحسن قال که ما خیال می کردیم ابی الحسن علی بن ابیطالب (ع) باشد. معلوم شد که نه، این به حسب ابی الحسن علی بن ابیطالب به حسب ذوق خود ما، مذهب شیعه، حالا که حدیث را مراجعه کردیم نه، حضرت امیر (ع) نیست و راه دیگری است. این یک.

دو، چیز عجیب تری که در این روایت هست که دیگر این را ما فعلا حلش نکردیم. همه اش حل کردیم این یکی را گیر کردیم. در کتاب مرحوم شیخ کلینی کل لهو مومن دارد همین طوری که اینجاست. و در همین سندی هم که این حدیث در اهل سنت دارد، آن هم کل لهو دارد. لکن در کتاب تهذیب شیخ، البته تهذیب این را در نوادر جهاد آورده. در تهذیب شیخ کل امر للمومن آمده. خیلی عجیب است. کل امر للمومن باطل؛ لهو ندارد. تعبیر امر دارد. و خیلی هم عجیب است؛ یعنی، چون این متون دیگری که از حدیث آمده در کتب اهل سنت همه اش توش لهو است آنها را هم نگاه کردم. مگر حالا یکی را فراموش کرده باشیم. و این هم خیلی عجیب است.

آیا شیخ مثلا سهوا از قلم مبارکش افتاده؟ یا مرحوم کلینی تصحیح قیاسی کردند یا نسخه ها، احتمال اختلاف نسخه هم هست دیگر، خیلی عجیب است. علی ای حال نسخه ای را که مرحوم شیخ نقل فرمودند، این نسخه هم اگر مرحوم شیخ دقیقا نقل کرده باشند، هم سندش مشکل دارد، یعنی نسخه؛ چون ابی الحسن است، این غلط است. بن ابی الحسین باید باشد به جای عن ابی الحسن.

متنش هم مشکل دارد کل امر للمومن دارد. آن که الان در کتاب کافی هم هست از همین مصدر، کل سهو مومن است. معذرت می خواهم کل لهو. سهو نه، کل لهو مومن.

پس نکته دیگری که در این روایت مبارکه هست در نسخه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، متنش هم با متن معروف یک مقداری مختلف است. مگر اینکه بگوییم چون تا جایی که من خود من شخصا، اعتقاد شخصی خودم، مرحوم شیخ طوسی دقیق بوده به خلاف این تصوراتی که عده ای دارند. این متن را هر جور بوده نقل می کردند. غلط و غلو ط هر چه بوده نقل می کرده. تصرف نمی کرده است.

من نظرم این است که مرحوم شیخ، نظر خود من، چون الان متعارف این است که مثلا می گویند چون کافی این جور نقل کرده، از این کتاب، شیخ طوسی هم از همان کتاب نقل کرده، و نقل این دو تا با هم مختلف است و کافی اضبط است. در این که مرحوم کلینی دقیق

است نمی شود انکار کرد، اما فکر می کنم این که من فکر می کنم شیخ طوسی از این جهت مقید بوده متن را همان طور که دیده نقل بکند. دستکاری نکرده به نظر من. حالا چون کتاب نوادر الحکمه یک کتابی بوده که خب درجه دو و سه و چهار است مثلا. جزو کتابهای ممتاز ما نیست به لحاظ مجموع تألیف کار. در نسخه ایشان امر بوده دست نکرده، به احتمال قوی دستکاری کرد نکرده. و احتمال دارد که مرحوم شیخ کلینی گفته مثلا این امر است، یا مثلا لهُو است، به قرینه بقیه روایات باید لهُو باشد. امر معنا ندارد. یا در نسخه ایشان لهُو بوده، به هر حال.

این که معروف است که در این جور جاها ترجیح با مثل کلینی است، این پیش ما هنوز خیلی ثابت نیست. یا اینکه گفته شده،

س: ۱۲:۴۴

ج: خلاف ظاهر است. احتمالش هست اما خب خلاف ظاهر است.

یا این که گفته شده من عرض کردم یک نکته ای است چند بار تا حالا مطرح کردیم. در یک فاصله زمانی اصلا در یک مدتی عده ای از اصحاب در بحث های اصول، در بحث های فقه اعتمادشان روی تهذیب بوده فقط. مثل علامه در مختلف. چند بار عرض کردیم اصلا علامه در مختلف از طریق کافی نقل نمی کند. خیلی هم عجیب است برای ما. از طریق صدوق و تهذیب نقل می کند از کافی نقل نمی کند. خیلی هم عجیب است.

و از وقتی که حالا آن یک وقتی که مثل ابن ادریس و اینها یک عده ای که اهل حدیث نبودند، عده ای هم که اهل حدیث بودند دنبال شیخ بودند. علامه هم که خب این مطالب ۱۳:۳۰ ایشان هم دنبال شیخ بودند. عرض کردیم تا آن جایی که من می دانم، علم من حالا در آن عصر، نمی خواهم وارد این که بگویم در واقع این است. اولین کسی که تنبه پیدا کرد که متنی که در کافی هست، با متن تهذیب فرق می کند. حدیث واحدی است. در کافی است و در تهذیب، و تهذیب فرق می کند اختلاف دارد، تا جایی که من می دانم شهید ثانی است. اگر این گفت که ظن بنده درست باشد، حالا این، چون من خیلی اعتماد ندارد به تبعات خودم. اگر درست باشد انصافا فاصله زمانی اش زیاد است. انصافا بینی و بین الله خیلی فاصله است. چون کافی که قرن چهارم است، تهذیب که قرن پنجم است، شهید ثانی هم قرن دهم است. پنج قرن خیلی فاصله است. خیلی فاصله زیادی است انصافا. یعنی بعد از پنج قرن اصحاب مقابله بکنند بینند کافی با تهذیب فرق می کند.

مرحوم شهید ثانی در درایه یک جایی دارد که در مواردی تهذیب فرق می کند، اختلاف دارد. ایشان متنبه شدند. و عرض کردیم بعد از ایشان پسرشان در منتقى الجمان، چون مخصوصا ادعا می کنند تهذیب خط شیخ در اختیار ایشان بوده است قدس الله سره. ایشان تهذیب را با کافی مقابله کرده سندا و متنا؛ البته همه جا نه یک مقداری.

عرض کردیم این منشأ شد که بین اصحاب کار بشود. ای کاش این کار زودتر می شد. الان دیگر دیر شده. قرن دهم خیلی فاصله زمانی است.

و عرض کردیم که مثل مرحوم صاحب حدائق که محدث بزرگی است دیگر رفت به آن طرف. حالا شهید نوشته بعضی از موارد؛ ایشان دیگر رفت، تعبیر بسیار تندی راجع به شیخ دارد. چند تا هم دارد این مقدمه معجم آقای خویی را نگاه بفرمایید، ایشان یکی دو موردش را اسم برده است. بیش از این است. من چند جا دیدم در کتاب حدائق. نوشته قل ما توجد رواية عنده سلمت من الزیاد او النفس او التحریف او التصحیف سندا او متنا؛ این دیگر خیلی تند است. دقت کردید که مرحوم شیخ طوسی کم روایتی است که یا زیاده کرده یا نقیصه کرده، یا تحریف یا تصحیف یا سندا یا متنا.

این دیگر انصافا

س: جرأت

ج: بله، جرأت، نه باطل هم هست. حالا کاری نداریم. تا جایی هم که من دیدم الان خب خیلی از سنی ها عبارات را می آورند برای نقض بر شیعه، این را ندیدم، نمی دانم من ندیدم شاید هم دیده باشند این سنی ها معاصر. الحمد لله این را فعلا ظاهرا ندیدند. این دیگر چون شیخ را شیخ الطائفة می گویند دیگر. شیخ الطائفة ای که رئیس طایفه این جور باشد دیگر بقیه حساب کنید طائفة حساب بقیه طائفة هم روشن است.

و درست هم نیست و غیر از اینکه این مطلب انصافا نباید از قلم، شاید چهار بار است یا سه بار، چهار بار من دیدم غیر از اینکه آقای خویی نقل کرده است. جاهای دیگر هم دارد مرحوم...

این تعبیر قل ما توجد رواية عنده یا سلمت عنده، انصافا مطلب درستی نیست و حق هم با ایشان نیست. با صاحب حدائق نیست. آن که من فهمیدم به عکس ایشان است. به عکس صاحب حدائق. و آن دقت شیخ است. و به نظر ما شیخ نیامده در روایت دستکاری بکند. ما هم الان اگر یک نسخه ای ببینیم همین چاپ می کنند کتاب ها را، توش کل امر باشد، در حاشیه می نویسیم کذا فی الاصل لکن الظاهر

کل لهو. خود ما هم این کار را می‌کنیم. دقت می‌کنید؟ خود ما هم الان، اصطلاح شده در اصطلاح عالم تحقیق تصحیح قیاسی. خود ما هم تصحیح قیاسی می‌کنیم. لکن من فکر می‌کنم شیخ قدس الله نفسه این کار را نکرده است. تصور من این است.

بله، ایشان نشان می‌دهد که نسخه غلط داشته نسخه شیخ. و این دقت شیخ است. به خلاف کلام مرحوم و به خلاف کلام مرحوم شهید ثانی حتی. این که ایشان اصرار دارد که خب فرض کنید کلینی هم از کتاب محمد نقل کرده، شیخ هم از کتاب محمد. چرا بگوییم کلینی اضطرب است خب؟ نسخه آن هم جزو نسخه همین باشد. و حتی احتمال دارد نسخه واقعا امر بوده، کلینی تصحیح قیاسی کرده باشد. گفته این غلط است این نسخه من ناسخ اشتباه نوشته باشد. می‌گویند دیگر می‌گویند مثلا در این نسخه خطی این طور است لکن اشتباه نوشته شده یا در نسخه چاپی این طور است اشتباه آمده است. شاید مثلا کلینی نظرش این طور بوده، من باب مثال می‌گویم که این سهوی است از ناسخ. و الا باید کل لهو باشد.

علی ای حال کیف ما کان پس راجع به این حدیث مبارک هم مباحث سندی و مصدری مطرح است، هم مباحث متنی مطرح است. این تا اینجا دو تا مبحث.

س: فرق می‌کند این دو تا نقل

ج: کل امر غیر از کل لهو است؟

س: می‌گوییم در نتیجه کلی تمام کارها

ج: نتیجه اش این است که می‌گوید لهو مطلقا حرام است که شیخ انصاری می‌خواهد بگوید در نمی‌آید که. ایشان می‌گوید ظاهر روایت که لهو حرام است، لکن اصحاب فتوا هم ندادند و التزامش هم نمی‌شود بدهید. جوابش را نداریم روایت، ۱۸:۲۹ این امر است.

س: ۱۸:۳۲ نمی‌شود قائل بر حرمت شد

ج: لهو، اگر همه امور را بگوییم صحبت کردند فلان که دیگر خیلی خطرناک است. این بدتر کل لهو است.

پس یک بحث مصدری بود؛ دو بحث سندی بود؛ سه بحث متنی بود؛ چهار بحث دلالی.

مرحوم شیخ ظاهرا کلمه باطل را به معنای حرام گرفتند. کل لهو مومن باطل. لکن این معنا درست نیست. باطل بودن غیر از حرام بودن

است.

س: ۱۹:۰۸

ج: عرض کردم الان نوادر جهاد، خودم گفتم. نوار را گوش بکنید. نوادر جهاد، جلد ششم نوادر جهاد.

علی ای حال احتمال این معنا. اولاً یک بحث غیر از این بحث. این اصولاً خیلی نافع است. بعضی از روایات یا بعضی از حتی کلمات رسول الله (ص) گفته می شود و ممکن است مستقلاً حضرت فرمودند یا ممکن است ناظر به قرآن باشد. این دو تا خیلی فرق می کند. این احتمال دارد ما آن روایت را اگر یاد آقایان باشد خواندیم که در آیه روایتی را که خواندیم که بله، فعلاً از کتاب آن روایت را از کتاب دعائم الاسلام خواندیم. آن روایت این بود که (لو اردنا ان نتخذ لهوا لا نتخذناه من لدنا).

س: حاج آقا بالاخره این حدیث را بپذیریم یا چه جوری رفتار کنیم؟

ج: هان راجع به، حالا من عرض می کنم. بعد بر می گردیم یک مطلبی دارد کلاً

یک روایتی را از کتاب دعائم بود که ما خواندیم که حضرت فرمودند در آن کتاب، بله، از کتاب آن که الان خواندیم از کتاب دعائم بود یا عوالی؟ دعائم بود به نظرم.

س: دعائم بود

ج: بله از کتاب دعائم بود. آن را که خواندیم باز یادمان رفت.

آن روایت که حضرت تمسک کردند به آیه (لو اردنا ان نتخذ لهوا لا نتخذناه من لدنا)؛ این روایت البته این روایت را ما از آن سند خواندیم که لکن در عرض کردم در روایات ما هم آمده است.

س: باب تحریم ۲۱:۱۹

ج: بله باب تحریم. خواندیم خودم خواندم جایش یادم رفته است.

روینا عن جعفر بن محمد سئل عن اللهو فی غیر نکاح فانکره وتلا علیه قول الله و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لالعین لو اردنا

ان نتخذ لهوا؛ من در وقتی که خواندیم گفتیم یک سند دیگر هم از ما دارد. این راهی بود که در کتاب دعائم بود. در کتاب ما هم حدیث ۳۸

از باب ۱۹ این کتاب. عن محمد بن یحیی مرحوم کلینی نقل می کند. عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن یونس بن یعقوب عن عبد

الاعلی؛ خوب است مخصوصاً اگر عبد الاعلی برادر زراره باشد. سئلت ابا عبد الله ۲۲: ۰۴ خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لالعین لو

اردنا ان تتخذ لهما لاتخذنا من لدنا ان كنا فاعلين. بعد حضرت فرمودند بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لكم الویل مما تصفون. خوب دقت کنید. احتمال دارد این کلامی که از رسول الله (ص) نقل شده کل لهو مومن باطل، اشاره به این باشد.

بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق؛ که این آیه تقریباً به مقام ملاکات می خورد به اصطلاح ما. خداوند متعال می فرماید ما حق را به اصطلاح نقذف بالحق، پرتاب می کنیم. قذف خودش پرتاب است مثلاً. پرتاب می کنیم باطل را از بین می بریم. فیدمغه. آن دماغ به اصطلاح یعنی آن را ریشه کن می کنیم؛ چون خود ۱۷: ۲۳ می گویند یعنی وصل الی الدماغ؛ وقتی که رسیدیم به آن مرحله دماغ؛ لذا دامنه جایی است که این طوری باشد.

فیدمغه، آنوقت حق می آید باطل را ریشه کن می کند. یک احتمال دارد که این حدیث مبارک دقت کردید؟ ناظر به آیه باشد. کل لهو مومن باطل؛ این باطلی که آیه می گوید نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه، آن باطل را ریشه کن می کنیم. این یک احتمالی هست.

س: ناظر به آیه یعنی چه؟

ج: یعنی به اصطلاح شما لهوی که در زندگی تان هست، این لهوها همه جزو این باطل هستند. اینها حق نیستند. این معنایش این است. فرض کنید مثلاً شما لهوا تسبیحتان را تکان می دهید. این هیچ واقعیتی ندارد. اگر شما به عنوان بازی و به عنوان شوخی و به عنوان مثلاً طرب و بازی کردن، سرگرمی، مثلاً وقت گذرانی خودش گذرانی، فرض کنید انگشتر بازی بکنید من باب مثال. این هیچی در شما ایجاد نمی کند، این باطل به این معنا.

س: خب ارشادی است دیگر این

ج: نه می دانم ارشادی اش، دقت بکنید. شما اگر ده ساعت هم انگشتر بازی کردید آن قوه حدس شما قوی می شود. آن هیچ نکته ای برای شما ندارد. این باطل، یعنی شما حق، اما اگر فرض کنید دو ساعت هم به عنوان شوخی و وقت گذرانی و خوش گذرانی با شمشیر ور رفتید مثلاً، با تفنگ مثلاً؛ این حق است. چون شما بالاخره تیر اندازی یاد می گیرید. ولو شوخی باشد.

س: یک فایده ای دارد

ج: هان فایده ای دارد دقت کردید؟

س: منظور فایده اخروی است یا مطلق فایده؟

ج: نه یعنی حق در اینجا یعنی این در متن واقع ریشه دارد. لهوهای شما در متن واقع ریشه ندارد. فرض کنید انگشتر بازی کردید. ده ساعت هم انگشتر بازی کردید. چه گیرتان می آید. نه دقت می کنید. یا همین تیله، می زنند، فرض کنید مثلا همین فوتبال، حالا متعارف، شما یاد بگیرید کاملا مسلط بشوید. این نیروی بدنی برایتان نمی آورد.

س: تفریح که هست

ج: می دانم می خواهد بگوید در متن، شما همین تفریح را تیراندازی بکنید. این یک متنی و واقعیتی به شما می رساند.

س: آن هم ورزش است دیگر

ج: می دانم ورزش یک اصطلاح است که می گویند ورزش هایی که احساسی است نه ورزش هایی که واقعی است. فوتبال شاید نود درصدش، بیشتر از نود درصدش احساسی است.

س: یعنی بدن را قوی نمی کند؟

ج: نمی کند نه. مثل ورزش های طبیعی که فرض کنید وزنه برداری باشد بدن را قوی نمی کند. دقت بکنید. یعنی اگر شما اگر بازی بکنید، خوش گذرانی بکنید، در غیر، در یک جا هم صواغه هست که شنا باشد. اما این کل لهو من باطل، خوب دقت بکنید، بحث دلالتی اش. این باطل نه به معنای حرام،

س: یعنی فایده ای نیست

ج: هان، به جایی نمی رساند. شما تسبیح را با دستتان بچرخان، چیزی برایتان ندارد. خوشگذرانی و لهو هست. دقت کردید؟ بنشینید فرض کنید مثلا لهو کنید مثلا موکت را جمع بکنید ببینید، مثلا، این چیزی برایتان ایجاد نمی کند. اما همین نیم ساعت را با اسب و ربروید. این برای شما یک نیرویی ایجاد می کند. اسب سواری که در زندگی اجتماعی، یا ماشین، یا مثلا گلوله یا مثلا در روایت، یا اسب سواری، یا شنا، اینها یک واقعیت، اینها لهو هستند مثل فرض کنید انگشتر بازی آن هم لهو است. نمی خواهم بگویم آنها در غیر حالت لهوی اش، آنها در حالت لهوی اش هم یک حالتی دارد. اینها باطل نیستند. خوب دقت کردید؟ اگر لهو هم باشد با متن واقع ارتباط دارند.

س: این مستثنیات این اطلاق چه می شود آن وقت

ج: آن وقت اینها، یعنی شما اگر یک ساعت هم برای خوشگذرانی به اسب و رفتید

س: پس لهُو نیست موضوعاً

ج: همین دیگر، همین می گوید باطل.

س: لهُوی است که باطل نیست.

ج: نه ببینید، لهُوی است که، دقت بکنید، شما ممکن است خودتان را مشغول به این کار بکنید، به اسلحه. نیم ساعت خوشگذرانی بکنید.

س: بالاخره لهُو است یا نیست؟

ج: لهُو است.

س: خب غرض عقلایی

ج: چرا دارد، چون بالاخره شما در تیراندازی قوی می شوید. این یک غرض عقلایی است. اما شما انگشتربازی بکنید در چه قوی می شوید؟

س: لهُو به معنای سرگرمی دیگر

ج: هان، لهُو یعنی سرگرمی یعنی کاری که انسان خوشگذرانی روشن شد؟ این کل لهُو مومن باطل، الا ثلاث، این من فکر می کنم احتمال می دهم ناظر به آیه مبارکه باشد. یک حق و باطل. بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه؛ تأمل بکنید.

پیغمبر (ص) می فرماید تمام این لهُوهایی که شما دارید حق نیستند. حق یعنی چه؟ یعنی در واقع برای شما تأثیر نمی کنند. گذاشتید دو ساعت با همدیگر شوخی کردید، انگشتربازی کردید فرض کنید. یا مثلاً لای کتاب شعر حافظ را باز کردید مثلاً، این هیچ کاری برای شما نمی کند. اما همین دو ساعت نه، نیم ساعت هم شما با اسلحه ور بروید به شما قدرت دفاعی می دهد. این لهُو، باطل نیست، این لهُو حق است.

س: حاج آقا خود آن استراحتی توش هست، تجدید قوایی، سرگرمی به معنی این که

ج: اشکال ندارد توش هست می دانم. اما این چیزی در شما اضافه نمی کند. همان سرگرمی است به قول شما. اما در اسلحه همان سرگرمی هست، یاد هم می گیرید. شما در اسلحه سرگرمی، شما در اسب سواری سرگرمی دو ساعت، خب شما قدرت بدنی تان خوب می شود. مخصوصاً سابق که دیگر اسب منشأ زندگی بود. فرار بکنند، مشکلات، یا جنگی. دقت کردید؟

پس این حدیث مبارک هم علی تقدیر اینکه ما قبولش بکنیم الان به لحاظ سند چون سوال فرمودید پیش ما سند ندارد. پیش ما الان. این که من سابقاً این نکته را عرض کردم اصلاً هدف ما از این بحث این بود که تفکراتی است که مثلاً یک حدیثی داریم ما صحیح است، لکن اصحاب عمل نکردند. ظاهر حدیث این است. مثل باب قرعه؛ القرعة لکل امر مشکل، می گویند داریم اما ما به روایت واحد جایی عمل می کنیم که اجماع باشد. صاحب جواهر این طور می گوید.

ما جواب دادیم اصلاً حدیث صحیح نداریم القرعة لکل امر مشکل. یا اینجا شیخ می گوید کل لهو المومن باطل، اما اصحاب فتوا ندادند. ما اصلاً حدیث صحیح نداریم کل لهو مومن باطل. دقت کردید فرق قصه چیست؟ ایشان می گوید ظاهرش این حدیث صحیح است و اصحاب فتوا ندادند و گفتند این با زندگی ما نمی خورد. جواب روشن شد؟ اصلاً حدیث صحیح نداریم که بحث به اینجا بکشد که چرا اصحاب فتوا ندادند.

س: ۳۰:۰۰

ج: بله به قول ایشان سرببی صاحب

فکر می کنم روشن شد. چون این حدیث الان پیش ما دو تا مصدر دارد اساساً. یکی همین کتاب نوادر الحکمه که خیلی خرابی دارد. به سنی ها هم برمی گردد. و آخرش هم مرسل است کما الان خواندم برایتان. یکی هم کتاب به احتمال قوی کتاب سکونی، الان هم حدیث از راه سکونی به ما نرسیده. از راه اشعثیات رسیده، از راه دعائم الاسلام رسیده. یعنی بعبارت اخری اگر بر فرض در کتاب سکونی بوده؛ چون کتاب سکونی در کوفه تدوین شده. اگر بر فرض در کتاب سکونی بوده، از آن نسخه سکونی کوفه به ما نرسیده. دو مصدر به ما رسیده که از مصر است. هم دعائم الاسلام میراث های مصری ماست، هم کتاب عوالی. ببخشید دعائم، و هم جعفریات و اشعثیات.

من عرض کردم ما میراث ها را به لحاظ جغرافیایی هم در نظر بگیریم. این روایت عن امیر المومنین (ع) در دو مصدر مصری به ما رسیده است. که هر دو مصدر مشکل دارند. هم اشعثیات مشکل دارد هم کتاب دعائم الاسلام. و به ذهن ما هر دو از کتاب سکونی نقل کردند. لکن الان بین اصحاب ما نرسیده است.

پس این که کل لهو المومن باطل، ما داشته باشیم، چرا اصحاب به آن فتوا ندادند؟ این که اول روشن شد اولاً این که اینجا داریم که از سنی هاست، از ما نیست. آن یکی هم که از ما نقل کردند از سکونی، اصولاً در مصادر اصحاب ما حذف شده. رفته به مصر، در دو تا نسخه مصری. و در مصادر ما فعلاً موجود نیست.

پس تا اینجا که

س: مشکل دو کتاب به خاطر سند این حدیث یا کلا

ج: اولاً خود هر دو کتاب مشکل دارند. دور بوده از مصادر مراکز علمی آن موقع

س: باز صاحب جواهر اهل دقتی بوده دیگر

ج: دقتی نیست اینها را از کتاب سکونی گرفته؛ چون حدیث است دیگر. دقت خاصی نمی خواهد. خود اشعثیات هم که کلا کتاب سکونی است به نظر ما. ظاهراً همین کتاب سکونی باشد. لکن چرا علمای ما در کوفه و بغداد و قم اینها را حذف کردند؟ نمی دانیم. چون کتاب دعائم می دانید در حدود مثلاً یک قرن است به ما رسیده. اشعثیات هم قبلاً بوده، اما نقل نکردند. در این چیز نقل کرده، در این مرحوم حاجی نوری. این هم در قرن چهاردهم نقل شده است. دقت می کنید؟ این است که مشکل دارد.

پس روایت کل لهو مومن باطل، ما امروز خیلی روی این مانور دادیم

س: پس این سه تا مثال می شوند یعنی که ذکر شدند در روایت؟

ج: نه، حالا ممکن است مثال هم باشد.

معنایش هم این نیست حرام که آقایان فهمیدند. این کارهایی است که ولو شما لهوا انجام بدهید برای خوشگذرانی، این اثر دارد. بقیه کارهای لهو شما بی اثر است. باطل یعنی با حق نیست.

س: خیلی از کارهای دیگر غیر از این سه تا که انجام می دهند و توش اثر هم است، می ماند. دارد مثلاً روی بازی ریاضی، بازی فکری،

خب قوت ذهنش می ماند.

ج: خب می دانم

س: شطرنج

سس: نه حالا شطرنج چیز خاصی نیست.

ج: ببینید ریاضی اگر بازی باشد معلوم نیست قوت فکری بیاورد. ریاضی علمی قوت علمی می آورد. همین که شما بنویسید ۵ به اضافه ۶ مثلاً مساوی است با ۲۵، این چه قوت ذهنی می آورد؟ لهُو نیست. ببینید لهُو یعنی این که شما بنویسید ۵ به اضافه ۶ مساوی است با ۲۵. این چه قوتی، این بر عکس ذهن شما را خراب می کند.

اگر بنویسید ۵ به اضافه ۶ مساوی است با ۱۱ که این عمل است ریاضیات است که. این که درست است که. مراد این است که شما لهُو، همین جوری سرگرمی، خوشگذرانی

س: بازی هایی است فکری فقط قوت ذهن را چیز می کند

ج: می گویم مراد اینجا این است. شما فرض کنید مثلاً هفت تیر هم درست کنید، تیر نزنید. همین که با آن بازی کنید، این خودش یک علم می آورد، یک حقی است. دقت کردید؟

س: مصداقاً قابل مناقشه هست. می شود پیدا کرد. بازی

ج: می شود پیدا کرد، اشکال ندارد.

س: وزنه برداری که شما فرمودید قوت بدن که می ماند که

ج: خب لهُو نیست آن آخر.

س: لهُو همین جوریک وزنه ای گرفته همین جوری

ج: نه خب آن که لهُو نیست. آن خودش عمل است.

علی ای حال کیف ما کان این حدیث مبارک را انصافاً نمی شود قبولش کرد. نه سندا نه مصدراً نه متناً. متناً اگر متن مرحوم شیخ طوسی

باشد که خیلی امرش مشکل است. و از همه مهم تر دلالتا امر روشن نیست.

س: استاد ۲۰:۳۴

ج: بله. دلالتا هم این روشن نیست. البته این اشکال دلالتی را ما فقط این نیست که ما آورده باشیم. شبیه این اشکال در کتاب ابن حزم هم دیدم. یعنی انصافش باید بگویم. در جلد ۱۰ به نظرم ابن حزم آورده، او برای اثبات بطلان بیع. گفته نه باطل بودن معنایش این نیست که بیعش باطل است. غرض شبیه این اشکالی که من الان عرض کردم، این در کتاب ابن حزم هم آمده است.

پس اشکال دلالتی باطل، معنایش این نیست که حرام است.

س: حرمت

ج: حرمت در نمی آید. کار باطلی است. باطل یعنی مطابق با حق نیست. اما این که حرام است توش در نمی آید. انصافا اشکال وارد است.

پس استدلال به این حدیث که حالا در ذهن آقایان آمده که کل لهو مومن باطل، دیگر فکر می کنم برایتان کاملا دیگر روشن شد. نه متنش روشن است نه مصدرش روشن است نه دلالتش. البته متنش خوب معروف است انصافا کل امر که می شود قبول کرد.

ما از روایات دیگری که در باب عنوان لهم داریم. البته من حالا جمع و جورش هم بکنیم یواش یواش. ما عادتا عنوان لهو را در دو سه باب داریم. یکی در باب موسیقی و غنا آمده است. آنجا لهو آمده است. یکی هم در باب قمار آمده است که عنوان لهو. لکن بیشترین قسمتی که ما الان لهو داریم، در موسیقی است. اما بقیه انواع لهو مثل کل لهو مومن، این را هم داریم. اما بیشترین قسمتی که داریم، لهو در باب موسیقی است.

در کتاب به اصطلاح کافی باب ۲۲ از این کتاب که باز هم تحریم استماع الغنا و الملاهی زده است. بد نیست اجمالا حدیث اول. قال استماع الغناء و اللهو ینبت النفاق فی القلب؛ ما این توضیحاتش را در محل خودش عرض کردیم. حدیثی است بسیار معروف، و زیاد نقل کردند. در مصادر ما هم هست. در مصادر اهل سنت هم هست از رسول الله (ص). آن مفادش هم مفاد عجیبی است که غنا و لهو کارش این است که نفاق را که در انسان هست، رشد می دهد. آقایانی که با صحرا و اینها آشنا هستند، سالهایی که باران زیاد می آید، هر چه تخم علف هرز در بیابان هست، سبز می شود. کأنما این، خیلی عجیب است این حدیث یکی از عجایب این حدیث این است. کأنما در وجود انسان اگر باران نباشد خب آن علفها هم سبز نمی شوند. کأنما در وجود انسان یک ریشه نفاق هست. این ریشه نفاق اگر غناء باشد، این ریشه نفاق را سبز می کند. نفاق در آن می آید بالا. این خیلی عجیب است.

استماع الغناء و اللهو ینبت النفاق فی القلب كما ینبت الماء الزرع؛ عرض کردیم در مصادر اهل سنت هم هست. یک روزی در همین بحث از کتاب در المنثور، اگر آقایان یادشان باشد و نوارش را گوش کنند، نامه ای را خواندیم که عمر بن عبد العزیز به معلم بچه هایش نوشته است. کسی که بچه هایش را درس می داد، نامه ای به او نوشته، خیلی قشنگ است آقایان مراجعه کنند در در المنثور سیوطی، در ذیل آیه و من الناس من یشتری لهوا... در آنجا خطاب می کند به معلم بچه هایش که من نگاه کردم. البته خب ایشان در حدود مثلاً شصت سال بعد از حکومت بنی امیه است. مثلاً بعد از صلح با امام حسن (ع) که سال ۴۱ بود، دیگر از معاویه و یزید و معاویه بن یزید و بعد مروان و بعد عبد الملک بن مروان، همین جور بگیرد تا عمر بن عبد العزیز که بین ۹۹ تا ۱۰۱، به اصطلاح حاکم شد، حکومت کرد.

ایشان می گوید من، یعنی یک حصیله شصت ساله. می گوید من شصت سال که تاریخ بنی امیه را نگاه می کنم، خطاب به معلم بچه هایش، اولین کاری که می کنید که این منشأ مشکلات برای ما شد و منشأ اصل اشکال برای این دودمان نحس و نجس به تعبیر بنده هست از بنی امیه، این است که بچه های من را مواظب باش غناء به آنها یاد نده. اینها را از غناء جدا بکن. خیلی عجیب است. اولین کارش این است. بعد می گوید تعلیم قرآن. هر روز حتماً یک مقداری قرآن به اینها یاد بده.

حالا به هر حال خیلی نامه عجیبی است، واقعا تکان دهنده است آن نامه. خیلی زیباست. خواندم در همین بحث اینجا خواندیم. در المنثور دیدم فعلاً مصدرش در ذهنم نیست. حالا ۴۳: ۳۸

بعد در آنجا این تعبیر را دارد وقتی که گفت غناء، فانی سمعت الثقات من اهل العلم، یا اناس من اهل العلم، تعبیرش این است. انی سمعت ثقات من اهل علم، یقولون ان الغناء یورث النفاق فی القلب كما یورث الماء البقل یا الاخضره؛ خیلی عجیب است. اگر ما کلام عمر بن عبد العزیز را معیار قرار بدهیم، معلوم می شود تا آن زمان هنوز به عنوان حدیث مسلم نبوده است. این هم یک نکته فنی.

چون عمر بن عبد العزیز واقعا خب مرد ملایی هم هست دیگر. بین اهل سنت جزو خلفای راشدین است سنتش را عمل می کنند. عده زیادی به سنن عمر بن عبد العزیز هم عمل می کنند. خب واقعا هم چیزهایی که از او نقل شده، آدم فوق العاده ای است انصافاً. حتی این خوارج، که با امیر المومنین (ع) می جنگیدند، دیگر حالا شما، با امام حسن (ع) و امیر المومنین (ع) مخالف بودند، نامه ای نوشت برای رئیس خوارج که خب تو چرا با ما می جنگی، چرا با بنی امیه، خب خوارج عمده جنگشان با بنی امیه و زمان ابن حجاج بن یوسف است. و بیاید بنشینید صحبت بکنیم. غرض رئیس خوارج رفت شام نشست گفت این کتاب و سنت، این هم کتاب و سنت، چه می گویی؟ هر

چه می گویی، ما داریم انجام می دهیم. به قول امروزی ها گروه های تکفیری، شما دیگر چه قیام به سیف و حرکت مسلحانه علیه نظام. دارد که شش ماه در آنجا بود و تسلیم شد؛ یعنی دید دیگر نمی تواند اعتراض بکند. با اینکه حالا تندرو بود، این که گروه تکفیری هم بود، نمی تواند به عمر بن العزیز، خیلی عجیب است اگر راست باشد، مگر اینکه قضایای دروغ باشد.

غرض اگر راست باشد که حتی رئیس خوارج در مقابل او کم آورد که تا شش ماه آنجا بود، بعد مرد. چون کشتنش، متکا گذاشتند روی صورتش و خفه اش کردند.

علی ای حال کیف ما کان اگر راست باشد این قدر این مرد فوق العاده بوده که حتی مثل رئیس خوارج هم، امام خوارج به قول خودشان در مقابل او تسلیم شده که راهی که تو داری درست است و نباید علیه آن قیام کرد. اگر راست باشد.

س: یعنی از نظر علمی هم شخصیتی بوده

ج: بله، بلاشک. فوق العاده است. از عجایب نوشتند زنش هم خیلی با او یعنی فرض کنید زر و زیور قصر را عوض کرد، پرده ها را فروخت، چه کرد، همه این کارها را زنش هم با او همراهی می کرد. این هم خیلی عجیب است، چیز عجیبی است. زن ها همراهی کردند نشان عجیب است. آن هم خاندان سلطنتی. دست برداشتن از ناز و نعمت، این دومی اش به نظر من شاید عجیب تر از اولی باشد.

به هر حال آن یکی هم که که و از همه اش باز به نظر من مهم تر این که مثل مرحوم سید رضی واقعا خیلی عجیب است. سیصد سال بعد از ایشان مرثیه ای در آن دارد، خیلی عجیب است. یابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیه لبکیتک، اگر بنا بود برای بنی امیه من گریه کنم برای تو گریه می کردم. خیلی

س: چون با اهل بیت (ع) هم رابطه اش بد نیست

ج: بله. خیلی عجیب است انصافا شعر سید رضی بعد از سیصد سال، حالا مثلا زمانش باشد، احتمال، بله، انت نزهتنا عن السب و القذ فلو امکن الجزاء جزیتک الی آخره.

علی ای حال استماع الغناء و لهو، این مقدمه را عرض کردم. از این عبارت عمر بن العزیز معلوم می شود که این کلام پیغمبر (ص)

نبوده، کلام صالحین بوده. فانی سمعت

س: سیوطی روایتش را آورده

ج: بله هست. به عنوان روایت آمده در کتب اهل سنت.

س: عن ابن مسعود رضی الله عنه

ج: می دانم خبر دارم. خودم گفتم حالا نوار را گوش بدهید. گفتیم ظاهرش این است که آنها نقل می کنند با سند رسول الله (ص). لکن از این عبارت عمر بن عبد العزیز معلوم می شود که نبوده است.

س: چرا دیگر حاج آقا ایشان می گوید من از ثقات شنیدم

ج: انی سمعت اهل العلم ثقات من اهل العلم.

بالاخره تدوین نمی خواهد. بالاخره نقل کرده می گوید فانی بلغنی عن رسول الله (ص)... این طور میگفت دیگر.

به هر حال از عبارت عمر بن عبد العزیز در می آید که لا اقل ایشان در آن زمان تا سال ۱۰۰ به عنوان کلام رسول الله (ص) نبوده است.

البته ما داریم عن ابی عبد الله قال استماع الغناء، حالا ما چون دنبال عمر بن عبد العزیز که نیستیم. لکن این که سنی ها نقل کردند عن رسول

الله (ص)، یا به او نرسیده، یا خودش اعتقاد نداشته که این حدیث عن رسول الله (ص) است. این کلمات بزرگان است. اگر کتاب در

المنثور هست

س: بلغنی عن ثقات من حملت العلم بل ۴۳:۰۷

ج: این همین. بلغنی عن ثقات. نمی گوید بلغنی عن رسول الله (ص). خیلی دقت است انصافا.

س: علما هم که از خودشان نیاوردند

ج: نه نمی گوید عن رسول الله (ص). می خواهیم این را بگویم. اسناد الی رسول الله (ص) نمی دهد. امروز وقتمان هم گذشت.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین